

درس خارج فقه آیت الله جوادی

96/11/24

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: نکاح / نکاح منقطع / جواز عزل

مرحوم محقق (رضوان الله تعالی علیه) بحث «نکاح منقطع» را در دو بخش تبیین کردند: بخش اول که تحلیل عناصر محوری نکاح بود را گذراندند، بخش دوم که احکام نکاح منقطع بود، در هشت فرع آن را روشن کردند. [1] فرع پنجم «جواز عزل» است که فرمودند: «الخامس: يجوز العزل للمتمتع ولا يقف على اذنها و يلحق الولد به لو حملت و ان عزل لاحتمال سبق المُنْعَمِ غير ثبته و لو نكحها عن نفسه انتفى ظاهره و لم يفتقر الى الیگان». [2] نکاح منقطع همان طور که بعضی از فقها مانند مرحوم آقا شیخ حسن پسر بزرگ کاشف الغطاء در این انوار الفقاهه هم تصریح کردند، این طور نیست که متقوم به تمتع غریزی باشد؛ لذا ایشان تصریح کردند که عقد صغیره شرعاً جایز است، با اینکه تمتعی در کار نیست. [3] پس قوام نکاح منقطع به همان محرمیت است؛ حالا آثار خاص خود را در سنن مختلف دارد یا ندارد؟ اسقاط می کنند یا اثبات می کنند؟ این مراتب آن موضوع خاص است.

در روایات ما هم آمده است که اگر شرط عدم تمتع کنند، این شرط نافذ است، خلاف عقد نیست، خلاف کتاب و سنت نیست؛ این چنین نیست که این شرط عدم تمتع راساً ساقط شود، حدوثاً می توانند ساقط کنند، بقائاً هم بعد ممکن است اذن بدهند. در روایات هم هست که گاهی سؤال می کنند و ائمه (علیهم السلام) جواب می دهند، گاهی خود امام (سلام الله علیه) مستقیم می فرماید که «و لو اذنت بعد ذلك جاز»؛ [4] «إذا أُوذِنَتْ لَهُ قُلًّا بَأْسَ». [5] اگر این زن در اول شرط سقوط تمتع جنسی کرد، بعد اذن داد، جایز است - که آن روایات هم ممکن است خوانده شود - این طور نیست که اگر شرط سقوط شد، حدوثاً و بقائاً ثابت باشد و آن زن نتواند اجازه بدهد، این طور نیست.

پس روایاتی هم که بخشی از آنها خوانده شد، بخشی از آنها هم ممکن است بعداً خوانده شود، این است که تمتع، حق مسلم زوجین است. زوج اگر چنانچه شرط کرد که تمتع نباشد، یا زوجه اگر شرط کرد که تمتع نباشد، این شرط نافذ است؛ اما این طور نیست که بعداً نتوانند اذن بدهند. اگر چنانچه بعداً فرمودند «رضیت او اذنت»، این جایز است.

فرمود: «يجوز العزل للمتمتع»؛ در این عناوین کلی اختلاف نیست، نصوص هم هست، معارض هم ندارد، نه روایت معارض دارد و نه اختلاف اقوال فقها؛ لذا ادعای اجماع می کنند، از یک سو؛ و نصوص هم که معارض ندارد؛ چون اساس این بر میلاد نیست، بر پدر شدن نیست.

«ولا يقف على اذنها»، برخلاف نکاح دائم که مادر شدن هم حق آن زن است و اگر مرد بخواهد عزل کند باید به اذن زوجه باشد، چون حق مسلم او هم هست؛ ولی در نکاح منقطع اگر خواست عزل کند، چون حق زوج است نه زوجه، نیازی به اذن زوجه ندارد.

حالا اگر فرزندی به بار آمد، این فرزند برای کیست؟ یک قانون جامعی است به نام «الْوَلَدُ لِلْفَرَسِ»؛ این «الْوَلَدُ لِلْفَرَسِ» شامل هر سه قسم نکاح می‌شود، گاهی تصریح می‌کنند و گاهی به اطلاق. نکاح را قبلاً ملاحظه فرمودید که سه قسم است، گرچه زمینه تربیع به چهار قسم بودن هم مطرح بود؛ لکن این بزرگان، یکی سید رضی (رضوان الله تعالی علیه) و یکی هم ابن ادریس، [6] اینها نکاح چهارم را به نکاح سوم برگرداندند. نکاح اول، نکاح دائم است؛ دوم نکاح منقطع است؛ سوم ملک یمین است؛ چهارم تحلیل. این تحلیل به نظر سید رضی «عَلَى مَا نُسَبَّالِيهِ» [7] به نکاح منقطع برمی‌گردد. [8] و به نظر ابن ادریس (رضوان الله تعالی علیه) به همان تحلیل برمی‌گردد. تحلیل یا تحلیل خود بدنه و ملک این امه است، یا تحلیل منفعت؛ نظیر بیع و اجاره که در بیع خود آن شیء را تملیک می‌کنند، در اجاره خود آن شیء را تملیک نمی‌کنند، منفعت آن را تملیک می‌کنند. طبق نظر ابن ادریس و همفکرانشان تحلیل به همان ملک یمین برمی‌گردد و دیگر قسم چهارمی نیست.

این «الْوَلَدُ لِلْفَرَسِ» همه این اقسام را شامل می‌شود؛ منتها شدت و ضعف ظهور مربوط به وثاقت و ضعف آن نکاح است. در جریان «ملک یمین» و در جریان «تمتع»، این وثاقت نکاح همانند وثاقت نکاح دائم نیست؛ چون پیوند زناشویی در نکاح دائم اصل و محکم است، اگر مرد علم هم داشته باشد، مشمول «الْوَلَدُ لِلْفَرَسِ» است و باید این کودک را بپذیرد، مگر اینکه لعان کند. لعان تنها راهی است که می‌تواند این کودک را از این پدر سلب کند و بگوید برای او نیست، در صورتی که پدر علم داشته باشد؛ ولی در مسئله «نکاح منقطع» و در مسئله «ملک یمین»، سخن از تحلیل نیست. این جا بزرگان این مشکل را دارند که چکار باید کنند که آیا با نفی ولد، این فرزند منتفی می‌شود یا نمی‌شود؟! «الْوَلَدُ لِلْفَرَسِ» که حاکم است، لعان هم که در بین نیست، صاحب حدائق و مانند ایشان دارند به اینکه «الْوَلَدُ لِلْفَرَسِ» که معارض ندارد در این جا و شامل می‌شود و مرد حق نفی ندارد. [9] در نکاح دائم، لعان آن حرف آخر را می‌زد، اما این جا لعانی هم که در کار نیست؛ لذا مرد حق نفی ولد ندارد.

این مورد انتقاد این بزرگان شد که اگر این شخص علم دارد که این فرزند برای او نیست، مسافرت چندین ماهه کرده است که اصلاً عادتاً فرزند منعقد نمی‌شود، چگونه ما بر او تحمیل کنیم که فرزند برای اوست؟! حالا باید بین نصوصی که می‌گوید: «الْوَلَدُ لِلْفَرَسِ» و می‌گوید: «لَا لِعَانٍ فِي التَّمَتُّعِ وَالْإِمَةِ وَالذَّمِّ»، اینها را باید جمع کرد.

یک وقت است با برهان قطعی - که در شرایط کنونی می‌شود ثابت کرد - علم پیدا می‌شود با آزمایش‌های فعلی که این فرزند برای این مرد است. مستحضرید که در این گونه از مطالب، آن علم ریاضی پیدا نمی‌شود؛ چون ما از کجا جزم پیدا کنیم تنها ژنی که با این فرزند ارتباط دارد همین پدر است؟! هم‌ژن‌های او در عالم نیست؟! کمترین چیزی که ذات اقدس الهی خلق کرده است، یقین است و یقین فقط در علوم عقلی راه پیدا می‌کند؛ چون آن جا دایر بین نقیضین است. در غیر علوم عقلی محض مانند فلسفه و کلام و ریاضی، یقین بسیار کم است؛ حتی این آزمایش‌های فعلی، بله یک طمانینه‌ای می‌آورد. مگر انسان جزم دارد که هیچ انسان دیگری همسان این، هم‌ژن این، هم‌خون او در این عالم نیست؟! در این عالم نیست؟! ...

پرسش: ...

پاسخ: چون دلیل قرآنی داریم که خود قرآن فرمود: ﴿وَ اٰخِثَالِلسِّنِّكُمْ وَاٰوَانِكُمْ﴾ [10] از یک سو؛ «يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا عَلٰى اَنْ تُسَوِّىَ بَيْنَهُ» [11] از سوی

دیگر؛ یک چنین دلیلی داریم؛ اما در موارد دیگر که ما چنین دلیلی نداریم، جز طمانینه چیزی دیگر نیست. الآن در این هفت میلیارد دو نفر نمی‌شود که لهجه اینها، یک؛ چهره اینها، دو؛ از هر جهت شبیه هم باشند. فرمود اینها جزء آیات الهی است. فرمود اینها جزء شناسنامه است. مگر همه جا شناسنامه است؟! مگر همه جا اسم است؟! مگر همه جا با یک زبان سخن می‌گویند؟! من لهجه‌ها را، چهره‌ها را فرق گذاشتم که اینها در داد و ستد اشتباه نکنند: ﴿وَ اٰخْتِلَافًا لِّسٰنٰكُمْ وَاَلْوَابِکُمْ﴾، این جزء آیات الهی است و از غیر ذات اقدس الهی ساخته نیست؛ دو نفر در این هفت میلیارد شبیه هم نیستند، لهجه آنها شبیه هم نیست، صورت آنها هم شبیه هم نیست.

پرسش: ...

پاسخ: بله، اطمینان پیدا می‌شود. در جریان «نکاح دائم» راه برای لعان است و این راه را شارع مقدس گذاشته است؛ اما در «نکاح منقطع» یا «نکاح ملک یمین»، لعان در کار نیست. ﴿الْوَلَدُ لِلْفَرَسِ﴾ هست، اگر ﴿الْوَلَدُ لِلْفَرَسِ﴾ هست، صاحب حدائق به خودش حق می‌دهد که بگوید این فرزند ملحق می‌شود به پدر؛ حالا این پدر هم یقین دارد که این فرزند برای او نیست، فتوای معروف بین اصحاب این است که این فرزند منتفی می‌شود با نفی، بدون لعان؛ البته حکم قیامت آن سر جایش محفوظ است، اگر او علم دارد می‌تواند نفی کند و اگر صد درصد برای او روشن نیست باید جواب قیامت را بدهد. البته در لعان هم همین‌طور است، این‌طور نیست که جواب قیامت با لعان ظاهری هم حل شود. لعان برای احکام فقهی ظاهری است، این‌طور نیست که حالا اگر لعان کرد، جواب قیامت را نباید بدهد، این‌طور نیست.

غرض این است که ما باید نصوص ﴿الْوَلَدُ لِلْفَرَسِ﴾ را از یک سو؛ نصوص نفی لعان را از سوی دیگر بررسی کنیم ببینیم که در نکاح دائم حرف آخر را لعان می‌زند؛ در نکاح منقطع و در نکاح ملک یمین لعانی در کار نیست، این‌جا باید چکار کرد؟ معروف بین اصحاب (رضوان الله تعالی علیهم) این است که با نفی ولد در صورت علم، منتفی می‌شود.

حالا فرمایش مرحوم محقق این است، فرمود: ﴿وَلَا یُلْحِقُ الْوَلَدُ بِهٖ لَوْ خَفِلَتْ﴾؛ اگر این زن باردار شود، فرزند ملحق به اوست، هر چند که این مرد عزل کرده باشد.

این نکته هم معلوم است که معانی قبیح و مطالب قبیح بیش از مطالب دیگر الفاظ دارد؛ سرّ آن این است که نام بردن از آنها چون زشت است، نام صریح آنها را نمی‌برند، بلکه الفاظ کنایی را برای آنها ذکر می‌کنند، یک؛ این الفاظ کنایی بعد از یک مدتی می‌شود الفاظ صریح، دو؛ این الفاظ صریح را می‌گذارند کنار، یک سلسله الفاظ کنایی ابتکاراً اختراع می‌کنند، سه؛ این الفاظ کنایی مرحله بعدی، بعد از یک مدتی می‌شود الفاظ صریح، این را هم می‌گذارند کنار، چهار؛ لذا معانی قبیح بیشتر از معانی دیگر الفاظ دارند. در جریان قصه مریم (سلام الله علیها) که اصلاً این کلمه را در عرف ما کمتر تلفظ می‌کنند این در قرآن است: ﴿الَّتِیْ اٰخَصَّنٰکَ﴾ [12]، آن روز که این کلمه قبیح نبود، آن روز از دورترین معانی الفاظ کنایی این بُضع بود، الآن دیگر کسی این لفظ را به کار نمی‌برد. در جریان «افتضاض»، در جریان اینکه باکره شرط می‌کند عدم افتضاض را، آن روز جزء الفاظ خیلی کنایی و دور بود، الآن جزء الفاظ روشن و شفاف است.

فرمود به اینکه اگر این زن باردار شود، مرد حق نفی ندارد گرچه عزل کرده باشد؛ برای اینکه آن اطلاقات «الْوَلَدُ لِلْفَرَّاسِ» شامل این مورد می‌شود، «لاحتمال سَبْقُ الْمَنِيِّ مِنْ غَيْرِ تَنَبُّهِ». «و لو نفاه عن نفسه» در صورت علم، «انتفی ظاهراً»؛ اما «بینه و بین الله» حکم چیست، خدا می‌داند! در قیامت «لَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثاً» [13]؛ این جزء غُرر جمله‌های قرآنی است که اصلاً هیچ کس ممکن نیست در قیامت بتواند چیزی را مخفی نگه بدارد؛ زیرا باطن ظاهر می‌شود و انسان با اختیار خود تمام اسرار درونی را بازگو می‌کند که فرمود در آن روز «لَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثاً»، این نکره در سیاق نفی است؛ یعنی هیچ مطلبی را انکار نمی‌کند، همه را می‌گوید. مسئله قیامت حساب آن سر جایش محفوظ است.

چون در این جا لعان نیست و «الْوَلَدُ لِلْفَرَّاسِ» هم علم را نمی‌گیرد؛ پس حق نفی دارد. وقتی کسی علم دارد می‌گوید برای من نیست، ما برخلاف علم او بگوئیم اطلاق «الْوَلَدُ لِلْفَرَّاسِ» شامل حال او می‌شود؟! او علم دارد که موضوع منتفی است؛ کجا می‌شود که با علم به عدم انتدراج ما به اطلاق یا عموم تمسک کنیم؟! وقتی این شوهر علم دارد که بچه برای او نیست؛ یا چندین ماه نبودم، یا «کذا و کذا». با علم به عدم انتساب، ما بگوئیم اطلاق «الْوَلَدُ لِلْفَرَّاسِ» شامل حال او می‌شود؟! با این، سنگی روی سنگ بند نمی‌شود! کجا می‌شود به اطلاق تمسک کرد؟! کجا می‌شود به عموم تمسک کرد؟! بله، فقط در زمینه شک است، بخش وسیعی از روایاتی که درباره «الْوَلَدُ لِلْفَرَّاسِ» وارد شده در زمینه شک است. جایی که انسان شک دارد حتی ظن غیر معتبر، آن جا «الْوَلَدُ لِلْفَرَّاسِ»؛ اما وقتی که آدم یقین دارد این برای او نیست، در صورت یقین هم اطلاق یا عموم شامل می‌شود؟!

پرسش: ...

پاسخ: بله، آن را فرمود جوابش با قیامت است. خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم در همان روایاتی که خواندیم، فرمود محکمه من محکمه علم غیبی نیست. معصوم (سلام الله علیه) گاهی برای حفظ اصل دین یا جان کسی، ممکن است برابر علم غیب عمل کند. فرمود محاکم ما محاکم عادی است و ما هم برابر بین و یمین حکم می‌کنیم: «إِنَّمَا أَقْضَى بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالْأَيْمَانِ»؛ [14] بعد هم تصریح کرده بود فرمود به اینکه اگر کسی قسم دروغ یاد کرد و شاهد زور آورد و ما به استناد شاهد او، یا یمین او مالی را به او دادیم، مبادا بگوئیم ما این را از محکمه پیغمبر گرفتیم! یا از دست خود پیغمبر گرفتیم! این «قَطْعَةٌ مِنَ النَّارِ»؛ [15] فرمود یک قطعه از آتش را دارد می‌برد. ما بنایمان بر این نیست که اسرار مردم را در دنیا فاش کنیم، یک وقتی ضرورتی اقتضا می‌کند ما برابر علم غیب عمل می‌کنیم؛ اما مادامی که در دنیا داریم زندگی می‌کنیم، با همین نصوص و ظواهر و آیات و ادله داریم زندگی می‌کنیم. این شخص هم اگر - خدای ناکرده - قطع ندارد؛ چه اینکه قطع به ثبوت داشته باشد، چه اینکه ظن به ثبوت داشته باشد، چه اینکه احتمال بدهد، حق نفی ندارد؛ چون «لاحتمال سبق منی». اما اگر صد درصد یقین دارد که این بچه برای او نیست، بله این می‌تواند. همه فقها مسئله قیامت را جدا کردند، فرمودند که جواب قیامت را جداگانه باید بدهد. در محکمه قضایی در مسائل مالی، بین و یمین است؛ در مسائل خانوادگی در دادگاه مدنی خاص، مسئله لعان و ظهار و ایلاء است، حرف آخر را اینها می‌زنند.

الآن ما دو کار باید بکنیم: یکی نصوص «الْوَلَدُ لِلْفَرَّاسِ» را بررسی کنیم، یکی نصوص «لَا لِعَانَ فِي الْمَتْعَةِ» را ارزیابی کنیم. در مسئله «لَا لِعَانَ فِي الْمَتْعَةِ» کار مشکل است؛ برای اینکه به هر حال چه باید باشد؟ در نکاح دائم لعان حرف آخر را می‌زند و دست محکمه باز است؛ اما این جا لعان نیست، از آن طرف زن ادعا می‌کند که این فرزند برای توست، از

این طرف مرد ادعا می‌کند می‌گوید برای من نیست! روایت هم می‌گوید وقتی که علم دارد می‌تواند فرزند را نفی کند. این است که صاحب حدائق مشکل جدی دارد با اصولیون و می‌گوید در این جا فرزند را نمی‌شود نفی کرد؛ تنها عاملی که می‌تواند فرزند را نفی کند مسئله لعان است که در این جا لعان نیست.

حالا چند روایت مربوط به «نکاح منقطع» را بخوانیم، در این جا باز جریان لعان هم مطرح است. در وسائل، جلد بیست و یکم، صفحه 69، آن جا - که در جلسه قبل خوانده شد - سؤال می‌کند از امام صادق (سلام الله علیه) که اگر فرزندی به بار آمد: «رَأَيْتَ إِنْ خِلْتُ»، حکم چیست؟ حضرت فرمود: «فَقَالَ هُوَ وَلَدُهُ». گفت اگر چنانچه او اطمینان ندارد چه؟ فرمود از اول وقتی می‌خواهد همسر انتخاب کند، همسر مؤمنه انتخاب کند، ولی ظاهر آن این است که فرزند برای اوست؛ اما معنای آن این نیست که چه علم داشته باشد و چه علم نداشته باشد، فرزند به او منسوب است. در صفحه 70 هم همین طور است که فرزند خواستن و نخواستن به اختیار آنهاست.

در روایت چهارم این باب آمده است که «رَأَيْتَ إِنْ خِلْتُ»؛ حکم چیست؟ حضرت فرمود: «هُوَ وَلَدُهُ» [16].

در روایت پنجم این باب آمده است که «الْمَاءُ مَاءُ الرَّجُلِ يَصْغُو خَيْشْتَاءَ إِلَّا أَنَّهُ إِذَا جَاءَ وَلَدٌ لَمْ يَكْرَهُ»؛ او حق انکار ندارد، - در صورت علم که جد است. «وَشَدَّ فِي إِنْكَارِ الْوَلَدِ» [17] فرمود مبادا او فرزند را انکار کند! حالا با مظنه، گمان، ظن متآخم، با اینها نمی‌تواند انکار کند، حالا علم چیز دیگری است.

تعبیرات دیگری در روایت شش و مانند آن آمده است.

در جریان «عزل» که ای مرد می‌تواند عزل کند، روایات آن در باب 34 بود که خوانده شد. در باب 58 مسئله «الْوَلَدُ لِلْفَرَّاشِ» مطرح است؛ یعنی صفحه 173، باب 58 از باب نکاح «عبید و اماء». در آن جا اولین روایتی که نقل می‌کند از مرحوم کلینی [18] است «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رَبَائٍ عَنِ الْحَلَبِيِّ» که روایت صحیح است و معتبر است «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِذَا كَانَ لِلرَّجُلِ مِنْكُمْ الْبَارِيَّةُ»، - که سخن از ملک یمین است - این «يَطْلُقُهَا فَيُعَيِّقُهَا فَاعْتَدْتُ نَكَحْتُ فَإِنْ وَضَعْتُ لِخَمْسَةِ أَشْهُرٍ فَإِنَّهُ مِنْ مَوْلَايَا الَّذِي اعْتَقَهَا وَ إِنْ وَضَعْتُ بَعْدَ مَا تَزَوَّجْتُ لِسِتَّةِ أَشْهُرٍ فَإِنَّهُ لَزَوْجَهَا الْآخِرِ»، که این روایت خیلی به قاعده «الْوَلَدُ لِلْفَرَّاشِ» تصریح نکرده؛ ولی بی‌ارتباط به «الْوَلَدُ لِلْفَرَّاشِ» نیست، و خیلی هم محور بحث ما نیست.

اما روایت دوم باب 58 که مرحوم کلینی [19] «عَنْ أَحْمَدَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي بَانٍ عَنْ عُثْمَانَ عَنِ الْحَسَنِ الصَّقَلِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ» نقل کرد این است: «حسن صیقل» می‌گوید من شنیدم که وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) «سَمِعْتُهُ يَقُولُ»؛ یعنی این را چند بار حضرت فرمود، «وَسُئِلَ عَنْ رَجُلٍ اشْتَرَى جَارِيَةً»؛ سؤال شد مردی امه‌ای را خرید، «ثُمَّ وَقَعَ عَلَيْهَا»؛ آمیزش کرد، «قَبْلَ أَنْ يَسْتَبْرَأَ رَجَمَهَا»؛ قبل از اینکه مسئله عده و مانند آن بگذرد استبراء کند، حضرت فرمود: «بُسْرُهَا صَنَعَ»؛ قبل از استبراء چرا آمیزش کرد؟! «يَسْتَعْفِفُ اللَّهَ»؛ کار بدی کرد، ناروا بود، استغفار کند. «وَلَا يَغُودُ»؛ از این به بعد این کارها را نکنند. این برای حکم تکلیفی. سؤال کرد: «فَأَنَّهَا بَاعَهَا مِنْ آخَرٍ وَ لَمْ يَسْتَبْرَأْ رَجَمَهَا»؛ این کنیز را به دیگری فروخت، او هم استبراء نکرده آمیزش کرد. «ثُمَّ بَاعَهَا الثَّانِي مِنْ رَجُلٍ آخَرَ وَ لَمْ يَسْتَبْرَأْ رَجَمَهَا»؛ در این مدت هفت هشت ماهی که دست به دست گشت، «فَاسْتَبَانَ خَمَلُهَا عِنْدَ الثَّالِثِ»؛ به این خریدار سومی که رسید معلوم شد که او باردار است، برای کیست این فرزند؟ البته یک وقت است که زمان و خصوصیاتش مشخص است که این الآن یکماه است ملک این شخص

شد و بارداری برای چهار ماه قبل، پنج ماه قبل است، اینها که مشخص است؛ اما اصلاً بارداری او الآن مشخص شد، نه رشد این کودک. «فَاسْتَبَانَ حَمْلُهَا عِنْدَ الثَّالِثَةِ»؛ حکم چیست؟ «فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْوَلَدُ لِلْفَرَاثِ لِلْعَامِرِ الْحَجَرِ»؛ این نه تنها نکاح دائم را و نکاح منقطع را، ملک یمین را هم شامل می‌شود. این قانون «الْوَلَدُ لِلْفَرَاثِ» برای جمیع اقسام سه‌گانه نکاح است.

روایت سوم این باب که آن را باز مرحوم کلینی [20] (رضوان الله تعالی علیه) از «حسن صیقل» نقل کرد نظیر روایت دوم، گفت: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ» مثل روایت قبلی سؤال کرد «إِنَّمَا أَنَّهُ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْوَلَدُ لِلَّذِي لِلَّذِي عِنْدَهُ الْجَارِيَةُ» به این عنوان، «وَلَيْسَ»؛ این سومی قبول کند، تحمل کند این مطلب را، چرا؟ «لَقَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْوَلَدُ لِلْفَرَاثِ لِلْعَامِرِ الْحَجَرِ»؛ [21] اگر هم این زن که همسر دارد آلوده شد، برای آن آلوده «الْحَجَرُ» است. این «وَلِ الْعَامِرِ الْحَجَرِ» برای بیگانه که نیست، چه اینکه اگر بیگانه بود و فراش هم نداشت، زنا انجام شد، زنازاده به پدر ملحق نمی‌شود. این روایت سوم را مرحوم صدوق هم نقل کرد. [22]

روایت چهارمی که مرحوم کلینی [23] «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ وَ عَنْ حُمَيْدِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ ابْنِ سَمَاعَةَ جَمِيعاً عَنْ صَفْوَانَ عَنْ سَعِيدِ الْأَعْرَجِ» از وجود مبارک امام صادق (سلام‌الله‌علیه)، این است که «سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلَيْنِ وَقَعَا عَلَى جَارِيَةٍ فِي طَهْرٍ وَاحِدٍ»؛ دو مرد در طهر واحد با او آمیزش کردند. «لِمَنْ يَكُونُ الْوَلَدُ قَالَ لِلَّذِي عِنْدَهُ»؛ الآن به هر حال این زن یک فراشی دارد، حالا اگر فراشی نداشت حکم دیگری است و مشمول این روایت نیست. «لِلَّذِي عِنْدَهُ»، چرا؟ «لَقَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْوَلَدُ لِلْفَرَاثِ لِلْعَامِرِ الْحَجَرِ». [24] برخی از شعب این اطلاقات و عموم به تعبّد برمی‌گردد، برای حفظ اساس خانواده. این روایت چهارم را مرحوم شیخ طوسی (رضوان الله تعالی علیه) هم نقل کرده است. [25]

در روایت پنجم از این قانون سخنی به میان نیامده است، چه اینکه در روایت ششم هم نیامده است؛ اما در روایت هفتم همین باب؛ یعنی صفحه 175، «عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ فِي كِتَابِهِ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ» (سلام‌الله‌علیهها) (ا) دارد که «سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ وَطِئَ جَارِيَةً»؛ آمیزش کرد، «فَبَاعَهَا». سرّ شمول نکاح منقطع، اطلاق ذیل است، وگرنه قصه درباره امه است.

پرسش: ...

پاسخ: ابدأ یعنی ابدأ! چون یک وقت است که خود حضرت می‌گوید، این بله مصداق روشنی است؛ یک وقت است که نه این کار را بکنید برای اینکه پیغمبر (صلی الله و علیه و آله و سلم) فرمود: «الْوَلَدُ لِلْفَرَاثِ». آن‌جا اصلاً نه نکاح دائم بود، نه نکاح منقطع بود، نه ملک یمین بود؛ بلکه اصل کلی بود که فرزند برای صاحب‌بستر است.

فرمود به اینکه «عَنْ رَجُلٍ وَطِئَ جَارِيَةً فَبَاعَهَا قَبْلَ أَنْ تُحْيِىَ»؛ که استبراء بشود. مشتری دوم هم با او آمیزش کرد: «فَوَطِئَهَا الَّتِي اشْتَرَاهَا فِي ذَلِكَ الطَّهْرِ» قبل از حیض و قبل از استبراء، «فَوَلَدَتْ»؛ این زن بچه آورد. «لِمَنْ الْوَلَدُ»؟ حضرت فرمود: «لِلَّذِي هِيَ عِنْدَهُ». اگر هم احتمال خلاف می‌دهد، «فَلَيْسَ»، چرا؟ چون اصل کلی را وجود مبارک پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) چنین فرمود: «لَقَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْوَلَدُ لِلْفَرَاثِ لِلْعَامِرِ الْحَجَرِ». [26] حساب قیامت سرچایش محفوظ است؛ ولی نظم زندگی به این است که این بچه برای صاحب این بستر و این رختخواب است.

در بحث‌هایی که قبلاً داشتیم حکم این جمله قبلاً گذشت؛ ولی روایت آن را باز بخوانیم بد نیست، که اگر در فرع قبلی

شرط عدم تمتّع کردند و این زن هم راضی شد، بعد در اثنای مدت اذن داد، می‌تواند اذن بدهد. در صفحه 295 باب 36 از ابواب «مهور» که روایت اول آن را قبلاً خواندیم در همان باب «متعّه». اما روایت دوم آن این است:

مرحوم شیخ طوسی «عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ أَشْلَمَ الطَّبْرِيِّ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فَلَنُثْلَهُ رَجُلٌ تَزَوَّجَ بِجَارِيَةٍ غَائِقٍ؛ يَعْنِي بَاكِرٍ، «عَلَى أَنْ لَا يَفْتَقَهَا»» که از اله نکند. «ثُمَّ أَوْثَلَهُ بَعْدَ ذَلِكَ»؛ بعد اذن داد. حضرت فرمود: «إِذَا أَوْثَلَهُ فَلَا بَأْسَ». [27]

پس معلوم می‌شود که ثبوتاً و سقوطاً نحوه تمتّع از زن به اذن او وابسته است، با توافق زوجه.

حالا می‌ماند روایات «لعان» که - ان شاء الله - در جلسه آینده می‌خوانیم.

-
- [1] شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، المحقق الحلّی، ج 2، ص 246-250، ط - اسماعیلیان.
 - [2] شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، المحقق الحلّی، ج 2، ص 250، ط - اسماعیلیان.
 - [3] انوار الفقاهة، کتاب النکاح، کاشف الغطاء، حسن، ص 148.
 - [4] وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج 21، ص 295، أبواب المتعة، باب 36، ج 2، ط آل البيت.
 - [5] وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج 21، ص 295، أبواب المتعة، باب 36، ج 2، ط آل البيت.
 - [6] السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ابن إدريس الحلیری، ج 2، ص 549-551.
 - [7] کتاب النکاح، شیخ مرتضی انصاری، ج 1، ص 207.
 - [8] التنقیح الرائع لمختصر الشرائع، فاضل مقداد، ج 3، ص 119.
 - [9] الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، الشیخ یوسف البحرانی، ج 24، ص 171.
 - [10] روم/سوره 30، آیه 22.
 - [11] قیامه/سوره 75، آیه 4.
 - [12] تحریم/سوره 66، آیه 12.
 - [13] نساء/سوره 4، آیه 42.
 - [14] الکافی، الشیخ الكلینی، ج 7، ص 414، ط الاسلامیة.
 - [15] الکافی، الشیخ الكلینی، ج 7، ص 414، ط الاسلامیة.
 - [16] وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج 21، ص 70، أبواب المتعة، باب 33، ج 4، ط آل البيت.
 - [17] وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج 21، ص 70، أبواب المتعة، باب 33، ج 5، ط آل البيت.
 - [18] الکافی، الشیخ الكلینی ج 5، ص 491، ط الاسلامیة.
 - [19] الکافی، الشیخ الكلینی، ج 5، ص 491، ط الاسلامیة.
 - [20] الکافی، الشیخ الكلینی، ج 5، ص 491، ط الاسلامیة.
 - [21] وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج 21، ص 173، أبواب نکاح العیید والاماء، باب 58، ج 3، ط آل البيت.
 - [22] من لا یحضره الفقیه، الشیخ الصدوق، ج 5، ص 450-451.
 - [23] الکافی، الشیخ الكلینی، ج 5، ص 491، ط الاسلامیة.
 - [24] وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج 21، ص 174، أبواب نکاح العیید والاماء، باب 58، ج 3، ط آل البيت.
 - [25] تهذیب الأحکام، شیخ الطائفة ج 7، ص 169.

[26] وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج 21، ص 175، أبواب نكاح العبيد والاماء، باب 58، ح 7، ط آل البيت.

[27] وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج 21، ص 295، أبواب نكاح العبيد والاماء، باب 36، ح 2، ط آل البيت.